

عقل باشد کرم باشد صورتش

آدمی داند که خانه حادثست

عنکبوتی نه که در وی عابثست

پشه کی داند که این باغ از کیست

کو بهاران زاد و مرگش در دیست

کرم کاندر چوب زاید سست حال

کی بداند چوب را وقت نهال

ور بداند کرم از ماهیتش

عقل باشد کرم باشد صورتش

عقل خود را می نماید رنگها

چون پری دورست از آن فرسنگها

از ملک بالاست چه جای پری

تو مگس پری بیستی می پری

گرچه عقلت سوی بالا می پرد

مرغ تقلیدت بیستی می چرد

علم تقلیدی و بال جان ماست

عاریه ست و ما نشسته کان ماست

زین خرد جاهل همی باید شدن

دست در دیوانگی باید زدن

هرچه بینی سود خود زان می گریز

زهر نوش و آب حیوان را بریز

هر که بستاید ترا دشنام ده

سود و سرمایه به مفلس وام ده

ایمنی بگذار و جای خوف باش

بگذر از ناموس و رسوا باش و فاش

آزمودم عقل دور اندیش را

بعد ازین دیوانه سازم خویش را